



چهارشنبه ۲۱ آبان ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۴۶۱

[شعر و ادب]

نگاهی به مجموعه غزل «به تو فکر می‌کنم» اثر پوریا شیرانی

معناگرایی بی‌معنا

[وارث گیلانی]

کلام را بسا تعبیری چون «بر رخ دنیا» نازل نمی‌کنند، آن هم در شروع غزل و مطلع آن و... هر چند پیش از این گفتیم که غزل زیر یکی از غزل‌های خوب دفتر غزل «به تو فکر می‌کنم» است؛ البته با ۲ بیت پنجم و ششمی که سست و معمولی است و غزل زیر از آن می‌توانست بی‌نیاز باشد:

«پیش از تو دیده بر رخ فردا نداشتم
سرگرم خویش بودم و رویا نداشتم
تا لحظه نگاه به الماس چشم تو
سهمی من از غنایم دنیا نداشتم
بر این خیال غمزده بود که در دلم
پیری ز عشق دارم اما نداشتم...
روژه به چرخ بی‌ثمری می‌گذشت اگر
در دوری تو فرصت شب را نداشتم
عمری حوالی دل تو پرسه می‌زدم
اما میان قلب تو ماؤا نداشتم...
باور مکن که من، من از خلق بی‌نیاز
از روز دیدن تو تمنا نداشتم...
افسوس می‌خورم که چرا سال‌ها تو را
می‌دیدم و امید تماشا نداشتم
می‌خواستم که غرق تو باشم ولی دریغ
آیینهای به وسعت دریا نداشتم»

هر چه دفتر غزل «به تو فکر می‌کنم» شیرانی را زیر و رو کردم تا حسن ختام این نقد و بررسی را به شیرینی به پایان ببرم و تمام کنم، نشد؛ ناگزیر به یکی دیگر از غزل‌های تقریباً خوب این دفتر اکتفا کردم که آن را در زیر می‌آورم؛ غزلی که صرفاً عاشقانه است و در آن خبری از معناگرایی نیست:

«روحم گرفتار غم بی‌هم‌صدایی بود
چشمان تو اما شروع آشنایی بود
در خنده‌هایت – کودکی‌هایم – هزار آواز
در بغض‌هایت، ترس دوری و جدایی بود
خو کرده‌ای بومد به کوتاهی قفس اما
آغوش تو راهی به رویای رهایی بود
هر شب امیدم خواب‌های دلپذیر تو
هر صبح چشمانم به راهت تا بیایی بود
تقویم من با دست تاریکی ورق می‌خورد
تقدیر تو اما سراسر روشنایی بود
برهم زدی با عشق زخم سرگدشتم را
وقتی که قلبم زیر تیغ بی‌وفایی بود.»

پنجم که آن هم اضافه است.
در اساس، شاعر مجموعه غزل «به تو فکر می‌کنم» با معنا میانه‌چندانی ندارد، حتی در غزلی که تقریباً به زیبایی شروع می‌کند، نزدیک پایان خط آخر، معناگراییی کارش را خراب می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: «در جایی که به غیر از تو، دوست معنایی ندارد و معنا نمی‌شود، من به مردم آنجا دشمنم!» آخر برای چه دوست عزیز؟! البته که همه ما شنیده‌ایم حرف‌هایی از این دست را که «غیر از تو دوستی ندارم و نخواهم داشت و دوستی به غیر از تو معنایی ندارد و...» اما اینکه با مردم شهر دشمن شویم به خاطر دوستی با معشوق، این دیگر از آن حرف‌هاست!

«از شوق خیره می‌شوم و حرف می‌زنم
دل بسته‌ام به چشم تو و دل نمی‌کنم...
وقتی زبان عقل به لکنت کشیده است
باید جنون نشان بدهد عاشقت منم...
آتش بزن تمام مرا شعله خیال
در فکر این مباح که پاک است دامنم
وقتی دلیل قصه پروانگی تویی
من پیلای به جز تو به شرم نمی‌تنم
آنقدر ممدلی که دلت با دلم یکی‌ست
کو در مقابل تو غروری که بشکنم

جایی که «دوست» غیر تو معنا نمی‌شود
غیر تو با اهالی آن شهر دشمنم...»
تعدادی از غزل‌های این دفتر که عاشقانه هستند از جمله شعرهای زیبایی این دفترند؛ مثل غزلی که در آن شاعر «خود را پیش از دیدن یار، خالی و در خیال می‌دیده؛ خیالی که خالی از عشق و نیاز است»، غزلی که دیدار در تحول شاعر چنان موثر افتاده که تعبیرش را تازه و کلامش را گیرا کرده است، اگر چه این تازگی و گیرایی آنی نیست که مخاطب حرف‌های غزل امروز را راضی کند، چون در این زمانه و دوران، غزل‌سرایان بزرگی ظهور کرده‌اند که در تحول شعر و غزل معاصر تاثیرگذار بوده‌اند، یعنی مخاطبان غزل امروز آنان را با دیگران خواسته و ناخواسته قیاس می‌کنند. از این رو پوریا شیرانی هنوز راه درازی در پیش دارد تا غزل‌هایش را به اوجی دیگر و بیشتر برساند، چون غزل‌سرایان بزرگ در غزل خود هرگز

باشد؟ حرفی که همین‌طور هوایی گفته شده و روزی هزار نمونه‌اش را می‌توان ارائه داد و اینگونه خود را متفکر و معناگرا معرفی کرد! البته اگر معنای تفکر و معناگرا بودن این است. در بیت دوم هم حرف تازه‌ای نیست، چون بارها به همین شکل و به شکل‌های مشابه گفته شده است. حال با این توضیح کجای این بیت معناگراست. از کیسه خلیفه می‌خورید و می‌بخشید و آنگاه خود را معناگرا هم معرفی می‌کنید؟! بیت سوم هم بارها و بارها در ادبیات منظوم و منثور عرفانی و غیرعرفانی ما به شکل‌های گوناگون و حتی به نوعی به همین شکل بیت سوم بالا گفته شده است. شاعر اگر معناگراست باید بسا جزئی‌نگری، معنای تازه‌ای بیافریند یا اینکه معنای بوده و گفته شده را به شکلی دیگر تازه کند، نه اینکه عین آن را با یا پس و پیش کردن کلمات و جملاتی از آن، دوباره به خورد مخاطب دهد و غزل و شعرش را معناگرا هم معرفی کند!

بیت چهارم هم مثل بیت سوم به نوعی گفته شده است؛ اگر چه تعبیر «موج تلاطم» تا حدی طرز و شکل بیانش به معنای کهن این بیت تازگی می‌دهد.

در بیت پنجم آیا منظور این است که «خیره شدن به آیین به دل بستن به رخ دل‌فریب خود، سبب دل بستن آیین به شخص خیره‌کننده می‌شود؟» آیا در پشت و روی این حرف کلی، منطقی هم دیده می‌شود؟ یا حرف باری به هر جهت است؛ ضمن اینکه یک مشت نثر موزون شده را به خورد مخاطب دادن که نامش معناگرایی نمی‌شود.

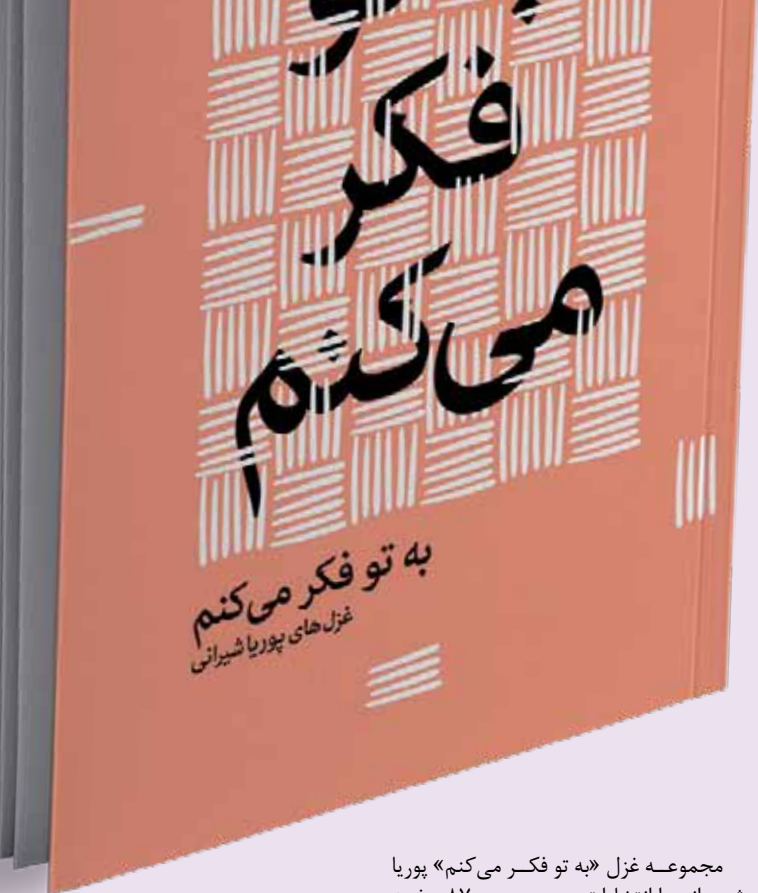
بیت آخر هم که می‌خواهد با حرف کلی دیگر خود را شاهکار نشان دهد؛ با این حرف که «روز سیه نشانه بخت سیاه نیست» که ارتباطش به پروانه‌ها به نور چراغ هم نمی‌رسد، چه رسد به خجسته و مبارک بودن پروانه‌ها به نور چراغ. یعنی ارتباطی بین اجزای این بیت نیست و کلماتش درحال فرار از یکدیگرند. ضمن اینکه در اغلب بیت‌های این غزل حرف‌های اضافه، بر بی‌معنایی و کاستن و سستی معنا افزوده است؛ مثل حرف اضافه «همه» در بیت اول و کلمه «دم» در بیت

ویژگی‌هایی است و در واقع این نام کلی در خود چه امتیازی نسبت به دیگر مجموعه شعرها دارد، باید دید و بررسی کرد. اگر چه به نظر من شعر یا شعر است یا نیست؛ اینکه شعرها و کتاب‌هایی را از کتاب‌های شعر دیگر با این اسم‌ها و عنوان‌ها جدا و تفکیک کنیم، کار غلطی است و حرف‌های نیست، خاصه با چنین عنوان‌ها و نام‌های کلی و قابل تفسیر (البته تفسیر به رای) که انگار حکم بر این دارد که دیگر شعرها دارای معنا نیستند یا اینکه حداقل اینگونه شعرها و غزل‌ها نسبت به شعرهای دیگر برتری دارند. این دیگر چگونه تفکیکی است؟ آیا منظور ناشر یا شخصی که در نشر سوره اینگونه کارها را مدیریت و دسته‌بندی می‌کند از شعر معناگرا چنین شعرهایی است:

«پیش از ملامت همه از خویش
خسته‌اند
آنان که بغض کهنه خود را
شکسته‌اند

نیمی شکار و نیمه دیگر
شکارچی
آری همیشه مردم
دنیا دو دسته‌اند...
در دام عشق مر
که بيفتد رهاتر است
دلبستگان ز عالم و

آدم گسته‌اند
در کشتی شکسته دنیا کنار هم
شاه وگدا به موج تلاطم نشسته‌اند
بپهوده خیره‌ای به رخ دل‌فریب خود
آیین‌ها دمی به کسی دل نبسته‌اند
روز سیاه نشانه بخت سیاه نیست
پروانه‌ها به نور چراغی خجسته‌اند»
شاعر معناگرا طوری حرف می‌زند که انگار «هر کسی بغض کهنه خود را شکست، بیش از ملامت از خویش خسته شده و می‌شود». آیا این حرف کلی می‌تواند برای مخاطب باورپذیر



چون از چراغ، نورفشانی نخواستیم
دنیای ما تسلسل یکسان سال‌هاست
شوقی نداشت شور جوانی، نخواستیم
ما لب ز ترس بودن و ماندن ندوختیم
دل را برای عشق نهانی نخواستیم
اکنون که مایه غزل ناب حسرت است
طرزی برای خلق معانی نداشتم»
شیرانی متولد ۱۳۶۳ است. در انتشارات

سوره مهر کتاب‌های شعری با نام کلی «شعر معناگرا» منتشر می‌شود که مجموعه غزل «به تو فکر می‌کنم» نیز از آن جمله است و در این زیرمجموعه قرار گرفته؛ حال این معناگرا بودن چه معنا می‌دهد و دارای چه

مجموعه غزل «به تو فکر می‌کنم» پوریا شیرانی را انتشارات سوره مهر در ۸۷ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۴۲ غزل دارد؛ غزل‌هایی بین ۵ تا ۸ بیتی.

مجموعه غزل «به تو فکر می‌کنم»، مضامینش عاشقانه است اما از مضامین دیگری نیز برخوردار است. در واقع شاعر همچون بسیاری از غزل‌سرایان، غزل را صرفاً مأمنی برای تغزل و عاشقانه سرودن نمی‌داند، مثل غزل زیر:

«ای عمر، از تو لذت آنی نخواستیم
سهمی از این تفاخر فانی نخواستیم
ما نان‌خوران گندم حرصیم، سود را
از ما دریغ کن، نگرانی نخواستیم
خورشید شعله ز به شب قیرگون ما

نگاهی به گزینه‌گویی‌های هرمز علی‌پور در دفتر «این زین که اسب ندارد» به انتخاب بهاءالدین مرشدی

کوتاهی در انتخاب

یا:
«در شعرهای من هرگاه که صحبت از خورشیدهاست شاعر می‌توانید به راحتی صدای نفس‌های‌تان را بشنوید»

البته سطرهای نامنسجم‌تر از این نیز در سطرها و برش‌های انتخابی این دفتر بسیار است. با این همه، گزینه‌گویی‌های زیبا و درخشانی از هرمز علی‌پور در دفتر «این زین که اسب ندارد» به انتخاب بهاءالدین مرشدی نیز دیده می‌شود که البته باید بیشتر به شاعرش احسنت گفت؛ زیرا انتخاب‌کننده کار و وظیفه و نیتش جز انتخاب زیبایی و درخشندگی و شاخص‌ها نبود و به هر اندازه در این کار کوتاهی کرده یا اینکه تشخیص درستی نداشته و مرد این کار نبوده و... مقصر است. او وظیفه‌اش تجلی‌بخشیدن و برجسته کردن برش‌ها و سطرها بوده است، از این رو، به هر اندازه که کم کار کرده باشد و کم‌کاری، یا ناتوان از انجام این وظیفه بوده، مقصر است و تنها به همین اندازه که انتخاب‌های خوبی داشته نیز قابل تحسین است؛ سطرها و برش‌هایی نظیر کارهای ذیل:

«ما آنان که اولین باران گرفت‌شان
چون من به گریه‌ها نمی‌زیستد»
«هراس اسبان
از تپه‌های آبی نیست
از نقش آن گیسوست
که برکه را برآشوبد»
«عمر ما فقط می‌داند که رفتن چیست»
«باران‌ها را ورق بزن
زندگی من در آن‌ها نوشته شده است
ابرها را چون آلبومی ورق بزن
تصویرهای اندوه مرا می‌بینی»
«در جایی دورتر از این کلمات
چیزهایی نگاه می‌کنند ما را و نمی‌بینیم‌شان
برای همین اندوه عمیق‌تر است از آنچه فکر می‌کنیم
که زندگی گاه چون داستان دنباله‌داری‌ست»
«بگذار به فکر ماه مباحش
جوان نمی‌مانی»
«گشوده‌ترین کتاب‌هایند گورها»
«در گمان خود سرو می‌شوی
به صبح تازه
به طره نهان و به بازی انگشت»
حرف آخر اینکه مخاطب حرف‌های از این نوع کار انتظار

بیشتری دارد؛ انتظاری حداقل در این حد که کتاب‌هایی از این دست با یک نقد و بررسی دقیق و درستی آماده شوند و انتخاب‌ها چشم‌ها را خیره کند و سطرهای انتخاب‌شده را ماندگار.

کلمات عوض کرد که اگر بهتر نشود، بدتر هم نمی‌شود.
بعد در سطر بعدی معلوم نیست که شاعر از «آسمان» گرمای «خورشید» را طلب می‌کند یا خنکای «باران» را که در صورت مشخص شدن هم (که البته مشخص نخواهد شد)، معلوم نیست «آسمان» و «پیراهن» و مابقی چه ربطی به تعبیر بالا دارند:

«جان‌های شعلهور همیشه تنه‌ایند
حتی از آسمان اگر پیراهنی به تن پوشند»
علاوه بر این اشکالاتی که بر انتخاب‌کننده، بهاءالدین مرشدی وارد شده است، این اشکال بر هرمز علی‌پور هم وارد است که در سطر دوم هم «پیراهن» آورده و هم «تن»، خب، پیراهن را به تن می‌کنند، کار دیگری که با آن نمی‌کنند. پس کلمه «تن» در گزینه‌ای اینچنین حتی حشو و زاید است. یعنی از همین حشو و زایدها می‌توان دریافت که گزینش و انتخاب خوب و درستی از اشعار شاعر مشهور موج ناب نشده است.

سطر ذیل که به تنهایی انتخاب شده نیز تا کمک و یاری و رای و نظر و برداشت بیرونی مخاطب نباشد (نه برداشت درونی از خود شعر)، این سطر در تصویر خود معلق مانده است و طبعاً به همین واسطه در محتوای خود. هر سطر یی از شعر باید ابهام روشنی داشته باشد، نه ابهامی گنگ و نامشخص و دور از ذهن:
«و دستنام دور درخت مانده در برف است»
برش‌هایی از این دست نیز شاخص و برجسته نیستند، بلکه سطحی‌اند و در حد سطرهای

نثر ادبی:
«به ره بهار اما چندت شعر می‌توان نوشت»
و نیز سطرهایی نظیر:
«می‌دانستم با این سطرها سازش نمی‌کنی»
یا:

«من نخواست‌ام این گریه فاش شود»
علاوه بر این سطرهای سطحی و معمولی یا در حد نثر ادبی، سطرها و برش‌هایی را مرشدی انتخاب کرده که گنگ و نامفهوم‌اند، نظیر:
«به خواب خود ابرهایی به خواب ما می‌نگرید
از این نزاد»

حتی جمله‌بندی ۲ سطر بالا نیز مشکل دارد. در بعضی از انتخاب‌ها ارتباط بین کلمات و اجزای یک برش از شعر یا وجود ندارد یا سست و ضعیف است؛ مثل:

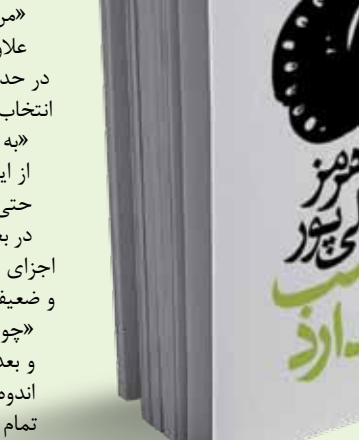
«چون مرثیه‌ای که در آغاز تنه‌است
و بعد تمام آسمان را می‌گیرد
اندوه
تمام جان مرا می‌گیرد»

هاو پس ناچون‌مانده سرد است
اما شکی نیست که از شاعران امروز هنوز سطرهایی هست که قابلیت و ظرفیت این را دارد که حرفی مصطلع یا کاربردی و حتی ضرب‌المثل شود اما در سطرهای اغلب سست و ضعیف و گاه بی‌معنا و نصف‌کاره‌ای که در دفتر «این زین که اسب ندارد» می‌بینیم، نه‌تنها به سطرهای دور از معیارهای زیبایی‌شناسی، بلکه حتی به سطرهایی برمی‌خوریم که سبب تعجب مخاطب هم می‌شود:

برش‌هایی نظیر:
«ادمی در پشت رازهایش عظیم‌تر است»
که شبیه قصار است اما شعاری. ۲ سطر ذیل نیز ظاهری شاعرانه دارند اما در باطن و از درون شعاری بیش نیست؛ چون در مثال اول به جای «عظیم‌تر است» می‌توان نوشت «عظیم‌تر نیست» یا «ضعیف‌تر است» یا «پنهان است»، یا... و در مثال ذیل می‌توان جای «تنه‌ایند» را با خیلی از

هاو پس ناچون‌مانده سرد است
اما شکی نیست که از شاعران امروز هنوز سطرهایی هست که قابلیت و ظرفیت این را دارد که حرفی مصطلع یا کاربردی و حتی ضرب‌المثل شود اما در سطرهای اغلب سست و ضعیف و گاه بی‌معنا و نصف‌کاره‌ای که در دفتر «این زین که اسب ندارد» می‌بینیم، نه‌تنها به سطرهای دور از معیارهای زیبایی‌شناسی، بلکه حتی به سطرهایی برمی‌خوریم که سبب تعجب مخاطب هم می‌شود:

برش‌هایی نظیر:
«ادمی در پشت رازهایش عظیم‌تر است»
که شبیه قصار است اما شعاری. ۲ سطر ذیل نیز ظاهری شاعرانه دارند اما در باطن و از درون شعاری بیش نیست؛ چون در مثال اول به جای «عظیم‌تر است» می‌توان نوشت «عظیم‌تر نیست» یا «ضعیف‌تر است» یا «پنهان است»، یا... و در مثال ذیل می‌توان جای «تنه‌ایند» را با خیلی از



برشی یا یکی دو سطر یی از اشعار خود را در مقام سطرهای برجسته منتشر می‌کنند، یا اینکه دیگران. البته دیده‌ام که گاه نیمی یا کمی بیشتر یا کمتر از یک شعر را هم منتشر کرده‌اند، یا همین نوع کار کرد را گاه پشت جلد کتاب‌ها نشانده‌اند.

در هر حال، این نوع کارها با ایجاد فضاهای مجازی بسیار گسترده شده است و اغلب هم معیار خاصی در کار نیست؛ یعنی ناگهان مخاطب حرف‌های و غیرحرف‌های نه‌تنها با سیلی از پاره‌شعرها مواجه می‌شود، بلکه گاه حتی با شعرهای مثله‌شده، و در همین راستا و شاید بدتر از این، با سطرهای سست و ضعیفی از شعرهایی از شاعران نامدار و مشهور که یا به خودی‌خود ضعیف است، یا اینکه پس از جدا شدن از بدنه خود سست و ضعیف شده یا به نظر می‌آید؛ چرا که بعضی از سطرها در بدنه خود اهمیت دارند. یعنی در واقع در این‌گونه کارها اغلب سلیقه‌های ناچیزی که هیچ درکی از زیبایی‌شناسی ندارند، عامل و انجام‌دهنده شده‌اند؛ یعنی شده‌اند مدیر اول و دوم و سوم کانال‌ها و سایت‌ها و گروه‌هایی آیکی و سطحی که همه کار بلند (اعم از دلبری و این‌وری و اون وری) الا شاعری و انتخاب درست. یعنی این‌گونه کانال‌ها به کانال‌های دوست‌یابی شبیه‌تر است تا گروه‌های شعری؛ گروه‌هایی که بیش از ۹۹ درصدشان توسط آدم‌هایی که هیچ اسم و رسمی در ادبیات ندارند اداره می‌شوند؛ کسانی که در این امر دو زار سواد شعری هم ندارند و فقط بلندند از هر شعری که می‌رسد، تعریف‌های آیکی و مستعمل کنند.

بسا این توضیح و با این وصف، کاری که بهاءالدین مرشدی در دفتر «این زین که اسب ندارد» از گزینه‌گویی‌های هرمز علی‌پور کرده، اگر درست عمل نکرده باشد، کار و عملکرد و نتیجه کارش فرق چندانی با گروه‌ها و سایت‌ها و کانال‌هایی که از آنها گفتیم نخواهد داشت، چرا که یک‌بار یکی در جایی چنان سلیقه به خرج می‌دهد و با انتخاب برشی از یک شعر، آن برش را حتی جاودانه می‌کند؛ مثلاً این سطر از فروغ که کاربردهای بسیار دارد، انتخاب می‌کند:

پرواز را به خاطر بسپار پرند مردنی‌ست
یا این سطر سهراب سپهری که در بسیار از جاها و درباره بسیاری از دیده و شنیده‌ایم؛
مرگ، پایان کیوتو نیست
یا از قیصر امین‌پور که این برش شعری از او ماندگار شده است:

چقدر زود، دیر می‌شود
یا از اخوان ثالث که گفت:

الف.م. نیساری: گزینه‌گویی‌های هرمز علی‌پور در دفتر «این زین که اسب ندارد» به انتخاب بهاءالدین مرشدی را انتشارات روزنه در ۱۵۹ صفحه منتشر کرده است. این دفتر اختصاص دارد به گزینه‌گویی‌های هرمز علی‌پور که به انتخاب بهاءالدین مرشدی انجام شده است، یعنی انتخاب‌کننده تنها سطر یی یا برشی از شعرهای کامل هرمز علی‌پور را از دفترهای شعر او انتخاب کرده است و آنها را به شکل بخشی ناب یا ناب‌تری از یک شعر نشان داده است؛ یعنی قصد این کار جز این نمی‌تواند باشد. اما آیا انتخاب‌کننده آنقدر سلیقه در این نوع کار و در این امر داشته که ارزش کار شاعر مشهوری چون هرمز علی‌پور را از این زاویه نشان دهد؟ شاعری که یکی از ۳-۲ سرمداران مشهور حرکت «موج ناب» بوده است. اگر چه از موج نابی‌ها شاخصه‌های چندان ویژه‌ای باقی نمانده که بخواییم به آن استناد کنیم، تا نوع حرکت و تاثیرشان را بررسی کنیم، چرا که منهای شباهت‌های اولیه شعری در ابتدای کار و سال‌های اول حرکت موج ناب، سرمداران و شاعران مشهور این عرصه، هر یک به سمتی رفتند و شعری دیگر و راهی دیگر گزیدند؛ همان‌گونه که «موج نو»یی‌ها. البته تاثیر پنهان موج نو بر شعر نو و انقلاب ادبی نیما یوشیج، تقریباً بیشتر قابل بررسی و تا حدی روشن است؛ اعم از تاثیر اندکی که بر روند انقلاب ادبی شعر نو داشتند و نیز تاثیر بسیار منفی آن.

از حواشی که بگذریم، برمی‌گردیم به یک سوال که در ابتدا گفته شد و آن اینکه آیا انتخاب‌کننده توانسته با این روش – روش کتاب «این زین که اسب ندارد» – که انتخابی است از یکی دو سه سطر یک شعر به نیت نشان دادن سطرهای درخشان و خاص آن شعر، به هدف دست یابد؟ سوال دوم این است که اساساً چنین کاری شایسته است؟ در حالی که ارزش یک شعر به کلیت آن شعر است؛ به نوع فرم و ساختاری که محتوایی را تولید می‌کند؛ آن هم محتوایی هنری و شعری و ادبی؟

جواب سوال اول را که باید از غور در نوع نگاه و نوع انتخاب و نوع زیبایی‌شناسی انتخاب‌کننده، بهاءالدین مرشدی دریافت، آن هم با یکی یکی ورق زدن کتاب مد نظر. جواب سوال دوم این است که اول اینکه چنین کارهایی در گذشته نیز انجام شده است؛ شعرهای فروغ فرخزاد را می‌دیدم که کتابی بود ۳-۲ برابر کتاب «این زین که اسب ندارد». دوم اینکه بهتر است این کار، گزیده‌گویی‌هایی باشد از اشعار شاعران امروز؛ مثلاً کتابی تدوین شود از شابهیت‌هایی از شاعران غزل‌سرا یا برشی از شاعران نامدار

و کم‌نام امروز.
و اما علاوه بر ۳-۲ کتابی که در این زمینه منتشر شده، ما در کانال‌ها و سایت‌ها و در کل فضای مجازی شاهد این قسم از کار هستیم؛ یعنی اینکه یا خود شاعران